

تحلیل جرم‌شناختی ازدواج اجباری در افغانستان

چکیده

ازدواج اجباری ازدواجی است که بدون رضایت واقعی یک یا دو طرف ازدواج واقع شده است. ازدواج اجباری به عنوان یکی از مصادیق مهم خشونت علیه زنان پیامدهای زیانبار و درازمدت برای قربانیان این جرایم و جامعه در پی دارد. پژوهش حاضر در صدد است تا با استفاده از روش کیفی تحلیل داده‌ها اثر ساختار اجتماعی بر ازدواج اجباری را در شهرستان نجراب افغانستان تحلیل کند. با وجود جرم‌انگاری و حمایت کیفری از حق آزادی بر ازدواج در قانون منع خشونت علیه زنان در نظام حقوق کیفری افغانستان، آمارهای گسترده این جرم حاکی از شکست رویکرد کیفرگرا و تبیین علت شناختی ازدواج اجباری در نظریه‌های جرم‌شناختی جریان غالب است. با این حال نظریه‌های انتقادی در صدد اند تا با اتخاذ رویکرد ساختارگرایانه و به مدد نظریه‌های جامعه‌شناختی به تبیین علت شناختی ازدواج اجباری در بستر مناسبات اجتماعی بپردازند. یکی از نظریات مهم در این حوزه نظریه ساختار اجتماعی و اثر آن بر ازدواج اجباری است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که در رویکرد انتقادی، ساختار اجتماعی، از یک سو، نهادهای اجتماعی حاکم بر کنش‌ها و مناسبات اجتماعی افراد است و از سوی دیگر، نهادهای اجتماعی حاصل کنش‌های افراد و دسترسی و کنترل افراد بر منابع مختلف قدرت می‌باشند. بر این اساس، میان ازدواج اجباری و ساختار اجتماعی رابطه مستقیم و معنادار وجود دارد. مردسالاری، پدرسالاری و نگاه جنیست زده به زن در ساختار اجتماعی باعث نابرابری جنسیتی و شکل‌گیری جرم ازدواج اجباری می‌شود.

واژگان کلیدی: ساختار اجتماعی، ازدواج اجباری، مردسالاری، هژمونی مردانه، زنانگی.

جرم‌شناسی انتقادی گرایش جدیدی است که ریشه اصلی ارتکاب جرم را در ساختارهای اجتماعی-سیاسی می‌داند (نجفی ابرندآبادی و حسین گلدوزیان، ۱۳۹۶: ۱۲). ظهور جرم‌شناسی انتقادی همزمان با تحولات اجتماعی اوایل دهه ۱۹۷۰ در کشورهای مختلف از جمله آمریکا و متاثر از جنبش‌های حقوق بشری و جنسیت محور بود. در این فضا، محافظه‌کاری جرم‌شناسی جریان غالب و ماهیت ضد بشری آن مورد انتقاد قرار گرفته و بر نقش نابرابری‌های اجتماعی ناشی از توزیع نابرابر قدرت و ثروت در شکل‌گیری جرم تأکید شد (پاک‌نهاد، ۱۴۰۲: ۲۷۳). جرم‌شناسی انتقادی نگاه به مجرم به مثابه موجود شرور، پست و بیمار را رد می‌کند و با تأکید بر متغیرهای ساختاری مانند نابرابری‌های طبقاتی، جنسیتی و نژادی، مجرم را قربانی ساختارهای نابرابر اجتماعی و سیاسی می‌داند. جرم‌شناسی انتقادی ضمن انتقاد از اصل قانون‌مندی جرم و مجازات، قانون را ابزار اعمال سلطه دانسته و بر جرایم گروه‌های قدرت و ثروت مانند جرایم اقتصادی، زیست‌محیطی، جرایم علیه زنان، تبعیض جنسیتی و نژادی تأکید می‌کند. هرچند به فراخور اساتید و نویسندگان متعدد مشغول در زمینه جرم‌شناسی انتقادی، شاخه‌های مختلف از جرم‌شناسی انتقادی وجود دارد، اما تأکید بر توزیع نابرابر منابع مادی و قدرت در جامعه، رد سیاست جنایی نفی‌مدار و تدابیر اصلاحی-درمانی اجباری از مسائل اصلی جرم‌شناسی انتقادی است (دکسردی، ۱۴۰۲: ص ۲۹). در این میان، نامرئی بودن زنان در عرصه‌های مختلف (مجرم، کارگر، قربانی و دانشمند) موجب توجه جرم‌شناسی انتقادی به مسئله زنان و شکل‌گیری گرایش‌های انتقادی جنسیت محور شد (ویلیامز و ماری لین دی مک‌شین، ۱۴۰۳: ص ۲۶۰). نظریه‌های جدید با هدف از بین بردن نابرابری‌های جنسیتی، تأمین عدالت جنسیتی و حمایت از زنان شکل گرفته‌اند. نظریه‌های انتقادی-جنسیت محور با انتقاد از تمرکز جرم‌شناسی جریان غالب بر متغیرهای فردی و عدم اهتمام به ساختارها و مناسبات اجتماعی، بر روابط و مناسبات جنسیتی میان دوجنس تأکید می‌کنند.

یکی از نظریه‌های مهم در حوزه جرم‌شناسی انتقادی، نظریه ساختار اجتماعی است. ساختار اجتماعی عبارت است از مجموعه‌ای از نهادهای اجتماعی مرتبط بهم و وابستگی‌های متقابل میان عواملان و نیز مقام و جایگاهی که آن‌ها در اختیار دارند. با توجه به مفهوم ساختار اجتماعی، اثرگذاری ساختار اجتماعی بر مناسبات میان افراد از دو جهت قابل توضیح است. از یک‌سو، ساختار اجتماعی از طریق نهادهای اجتماعی (معرف مقام‌های اجتماعی و انتظارات رفتاری ناظر بر آن‌ها)

روابط و مناسبات اجتماعی افراد را سازمان می‌دهد. بدین لحاظ مفاهیمی همچون مردسالاری، پدرسالاری، زنانگی، ضعیفه، عاجزه و ... نهادهای فرهنگی جنسیتی در ساختار اجتماعی اند که تعیین کننده مقام و جایگاه مرد و زن هستند و انتظارات رفتاری مطلوب از این دو را تعریف می‌کنند. با این حال، مفاهیم مورد نظر بر ساختارهای اجتماعی اند که ارتباط مستقیم با تفاوت‌های بیولوژیک میان دو جنس ندارند و ناشی از باورهای کلیشه‌ای در مورد زن و مرد هستند. از سوی دیگر، در کنار الگوهای نهادی اجتماعی که معرف مقام و جایگاه افراد و انتظارات رفتاری اشخاص از یکدیگر است، روابط و مناسبات اجتماعی اشخاص ناشی از کنش‌های افراد و دسترسی آن‌ها بر منابع مادی است. بدین ترتیب، فرودست بودن زنان بیش از آنکه ناشی از تفاوت‌های بیولوژیک میان زن و مرد و باورهای کلیشه‌ای باشد، نشأت گرفته از ساختار اجتماعی نابرابر (دسترسی نابرابر به منابع مادی) است.

ساختار اجتماعی با سازوکارهای فرهنگی، رابطه عمودی میان زن و مرد را شکل می‌دهد. جرم‌شناسان انتقادی ضمن تاکید بر تفاوت میان جنس و جنسیت در مناسبات و روابط جنسیتی، دوگانه سازی جنسیتی را محصول ساختار اجتماعی و تفکرات و هژمونی مردانه می‌دانند (دانش‌ناری و همکاران، ۱۴۰۳: ص ۱۷۴). لذا، از نگاه جرم‌شناسان منتقد، ساختار اجتماعی به عنوان یک متغیر مهم در تحلیل جرایم و به طور خاص جرایم علیه زنان محسوب می‌شود؛ امری که در تحلیل‌های جرم‌شناسی جریان غالب به عنوان یک متغیر ساده در نظر گرفته می‌شود.

جرم ازدواج اجباری به عنوان نمادی از خشونت علیه زنان بیش از آن که ناشی از عوامل فردی باشد، ریشه در ساختار اجتماعی جنیست محور دارد؛ ساختاری که با نهادینه کردن هژمونی مردانه، انتظارات و الزامات رفتاری متفاوت برای مرد و زن تعریف می‌کند. از این جهت، تبیین علت شناسانه ازدواج اجباری منوط به تحلیل منزلت اجتماعی مرد و زن در ساختار اجتماعی است؛ زیرا در ایده ساختارگرایی، ساختارهای اجتماعی است که روابط اجتماعی و نقش‌های افراد را تعریف می‌کند و به کنش‌های آن‌ها نظم می‌بخشد. پژوهش حاضر در صدد واکاوی نقش ساختار اجتماعی در علت‌شناسی ازدواج اجباری است. جهت تقویت اعتبار پژوهش با استفاده از روش کیفی تحلیل اسناد، پنج مورد از مصادیق ازدواج اجباری در شهرستان نجراب، به صورت دقیق تحلیل شد تا رابطه میان ساختار اجتماعی و ازدواج اجباری در شهرستان نجراب تحلیل شود. تحلیل پرونده‌های مورد نظر به معنی تحدید علت‌شناسی ازدواج اجباری به ساختار اجتماعی نیست؛ زیرا ارتکاب جرم ازدواج اجباری ناشی از متغیرهای مختلف فردی و ساختاری است. با این حال، برای تبیین بهتر موضوع

و ارائه شواهد، موارد مشاهده شده توسط پژوهش‌گر مورد تحلیل قرار گرفت. در این پژوهش، با ارائه تعریف ازدواج اجباری و ساختار اجتماعی، مهم‌ترین مؤلفه‌های اثرگذار ساختار اجتماعی بر ازدواج اجباری تحلیل شده و در انتها، نتایج حاصل از این پژوهش ارائه می‌شود.

معرفی مختصر پرونده‌ها

در پرونده شماره ۱، زینب دختر جوان از یک خانواده به امید تشکیل زندگی بهتر با رحمان پسری از خانواده دیگر فرار می‌کند. شورای بزرگان روستا تشکیل و برای جبران ننگ و خفت و احیای آبروی خانواده دختر، قرار بر این می‌شود که خانواده پسر باید مریم یکی از دختران خود را به ازدواج حامد یکی از مردان خانواده دختر دهد.

در پرونده شماره ۲، مهتاب دختر جوان به قصد ازدواج با قادر پسر همسایه فرار می‌کند. بزرگان فامیل و روستا برای احیای آبروی خانواده دختر و جبران بی‌حرمتی، با کاربست راهکار سنتی، گل شاه خواهر قادر را به ازدواج گل احمد برادر مهتاب در آوردند. به این ترتیب گل شاه که ارتباطی به واقعه رخ داده نداشته، به عنوان کفاره گناه قادر قربانی خشونت ساختاری (ازدواج اجباری) می‌شود. گل شاه به دلیل رفتار ناشایست برادرش قادر با خانواده همسرش گل احمد و مهتاب از طرف اعضای خانواده مورد خشونت قرار می‌گیرد. قادر که آغازگر و بانی این تراژدی بود، با مشاهده اعمال خشونت بر خواهرش درمی‌یابد که رفتار وی منجر به قربانی شدن خواهرش شده؛ به دلیل احساس گناه و فشار روانی ناشی از آن با آویختن خود از درخت به زندگی‌اش پایان داد.

در پرونده شماره ۳، عطیه دختر جوان به قصد ازدواج و تشکیل زندگی مشترک با فایق پسر همسایه فرار می‌کند. رفتار مورد نظر که باعث ایراد لطمه به آبرو و شرف خانواده دختر شده پای جرگه (نهاد میانجی‌گر و حل اختلاف روستا) را به منازعه می‌کشد. جرگه برای ترمیم آسیب‌های وارده به متضرر (خانواده دختر) لطیفه خواهر فایق را به ازدواج سعید برادر عطیه درمی‌آورد.

در پرونده شماره ۴، احمد پسری از طبقه فقیر با گل افروز ازدواج می‌کند. احمد که توان پرداخت شیربها یا جامه (پولی که بنام مهریه برای خانواده عروس پرداخته می‌شود) را ندارد، متعهد می‌شود خواهر خود گل بانو را به عقد برادر همسر خود شریف که هنوز هردو به سن بلوغ نرسیده‌اند، درآورد. با رسیدن گل بانو به سن بلوغ وی به ازدواج با شریف راضی نبود. با وجود مخالفت شدید گل بانو، بنا بر فیصله قبلی جرگه، خانواده گل بانو او را وادار به ازدواج با شریف کردند.

در پرونده شماره ۵، حمید مردی با تفکرات سنتی، جمیله دختر همسایه را به ازدواج پسر خود محمود در می‌آورد. حمید که توانایی پرداخت مهریه عروس خود را ندارد، دخترش ماهره را به ازدواج برادر عروزش جلال در می‌آورد. ماهره که راضی به این ازدواج نبود، با تصمیم پدر مخالفت می‌کند، اما از طرف پدر مورد خشونت فیزیکی قرار گرفته و در نهایت وادار به این ازدواج می‌شود.

مفهوم ازدواج اجباری

ازدواج عقدی است که موجب تشکیل خانواده و زندگی مشترک میان زن و مرد می‌شود (جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۲: ۳۴). به عبارت دیگر، ازدواج عبارت از قرارداد رسمی برای پذیرش تعهد متقابل به منظور تشکیل زندگی مشترک میان زن و مرد است (پاپی، ۱۳۹۹: ۱۷). از آنجا که ازدواج نوعی عقد است بایستی تمام شرایط لازم برای یک عقد در آن رعایت گردد. یکی از مهمترین شرایط عقد رضایت طرفین عقد است. رضایت در لغت به معنای خشنودی و خرسندی است، اما در اصطلاح حقوق، رضایت به معنای موافقت قلبی و آزادانه بدون اجبار و اکراه می‌باشد (خوهرسندیان و حانیه ذاکری‌نیا، ۱۳۸۸: ۹۱). اهمیت رضایت در عقد ازدواج نسبت به سایر عقود برجسته و ملموس است؛ زیرا عقد ازدواج تشکیل دهنده خانواده به عنوان نخستین محیط رشد و تکامل انسان است و ازدواج مبتنی بر رضایت از الزامات تشکیل خانواده و جامعه سالم است. لذا، عدم رضایت طرفین عقد یا حد اقل یکی از آن‌ها به صورت کامل و آزادانه مسئله ازدواج اجباری را به میان می‌آورد.

معمولاً ازدواج اجباری به ازدواجی گفته می‌شود که در آن وصلت زناشویی بدون رضایت کامل و آزاد هر دو طرف، اغلب به دلیل نوعی اجبار غیرمجاز، منعقد می‌شود (ASKOLA, 2018: 4). به عبارت دیگر، ازدواج اجباری به ازدواجی گفته می‌شود که بدون رضایت یک یا هر دو طرف ازدواج انجام می‌شود (Torres and Carolina Villacampa, 2021: 1). اجبار می‌تواند از زور فیزیکی تا اشکال مختلف فشارهای روانی، مالی و عاطفی که اغلب توسط اعضای نزدیک یا دور خانواده اعمال می‌شود، متغیر باشد (Askola, 2018: 4). کوفی عنان، دبیر کل سازمان ملل متحد، در مطالعه سال ۲۰۰۶ خود در مورد انواع خشونت علیه زنان، ازدواج اجباری را ازدواجی تعریف کرد که در آن رضایت آزاد و معتبر حداقل یکی از طرفین مفقود است (Women Living Under Muslim Laws, 2013: 5).

با آن‌که تعریف مورد توافق بین‌المللی از ازدواج اجباری وجود ندارد، اما مفهوم ازدواج اجباری یک مسئله مهم در مباحث مرتبط با حق آزادی ازدواج است که در اسناد بین‌المللی متعدد به آن اذعان شده است. در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی، حق بر ازدواج با رضایت کامل و آزادانه از جمله حقوق اساسی است که در بعضی از اسناد با تعریف و ممنوع‌انگاری ازدواج اجباری و در مواردی بر لزوم رضایت طرفین عقد تأکید شده است. بر اساس قطعنامه ۱۴۶۸ شورای اروپا (۲۰۰۵)، ازدواج اجباری شامل تمامی ازدواج‌های است که در آن یکی از طرفین عقد به صورت کامل و آزادانه رضایت نداشته باشد (مقدسی و عامری، ۱۳۹۵: ۱۷۲). در سطح بین‌المللی، بند ۲ ماده ۱۶ اعلامیه جهانی حقوق بشر در مورد چنین صراحت دارد: عقد ازدواج نمی‌بایست صورت گیرد مگر با آزادی و رضایت کامل طرفین ازدواج. علاوه بر این، بند ۳ ماده ۲۳ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی در مورد چنین بیان می‌دارد: «هیچ ازدواجی بدون رضایت کامل و آزادانه طرفین آن منعقد نمی‌شود». با توجه به تأکید اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی بر لزوم رضایت کامل طرفین برای انعقاد عقد ازدواج می‌توان بیان کرد که ازدواج اجباری عبارت از ازدواجی است که در آن رضایت طرفین یا حداقل یکی از اطراف معدوم یا معیوب باشد. هم چنین بر مبنای تفسیر مشترک کمیته رفع تبعیض علیه زنان و کمیته حقوق کودک در نوامبر سال ۲۰۱۴ علاوه بر موارد عدم رضایت کامل طرفین ازدواج، مواردی که در آن حداقل یکی از طرفین ازدواج کمتر از ۱۸ سال سن داشته باشد، بنا بر عدم رشد و امکان ابراز رضایت کامل و آگاهانه برای ازدواج، نیز اجباری پنداشته می‌شود (غدیری، ۱۳۹۵: ۱۲۸).

هرچند به نظر برخی از نویسندگان، میان ازدواج ترتیب داده شده و ازدواج اجباری تمایز وجود دارد (Seelinger, 2010: 60)، با این حال، در مواردی از ازدواج از قبل ترتیب داده شده که یکی از طرفین ازدواج فاقد اهلیت قانونی برای ازدواج باشد - مانند به ازدواج در آوردن کودک -، میان ازدواج از قبل ترتیب داده شده و ازدواج اجباری هم پوشانی ایجاد می‌شود؛ زیرا هرچند والدین کودک را وادار به ازدواج نکنند، اما با توجه به عدم بلوغ جسمی و عقلی و عدم قابلیت تصمیم‌گیری درست، رضایت مورد نظر دارای اعتبار نبوده و ازدواج اجباری پنداشته می‌شود. هرچند ازدواج اجباری منحصر به جوامع خاص نبوده و در کشورهای مختلف اعم از سنتی و مدرن به وقوع می‌پیوندد، چنانچه تحقیقاتی در اسپانیا حاکی از وجود ازدواج اجباری در این کشور است (Torres and Carolina Villacampa, 2021: 2). با این

حال، نرخ ازدواج اجباری در جوامع چند فرهنگی و سنتی به نسبت جوامع مدرن بیشتر است (مقدسی و عامری، ۱۳۹۵: ۱۷۱).

در جامعه افغانستان به ویژه در مناطق روستایی بنابر سنت‌های کهن و خلاف موازین اسلامی به رضایت طرفین عقد توجه نشده و خانواده بر سرنوشت آن‌ها حاکم است. بد دادن زنان، ازدواج بدل و کودک همسری از موارد شایع ازدواج اجباری در افغانستان بوده که در نقاط مختلف این کشور به ویژه مناطق روستایی واقع می‌شود.

ازدواج بدل یا بد دادن یک مفهوم عرفی و به معنی به ازدواج درآوردن زنی از خانواده مرتکب جرم در جرایمی مانند قتل و یا فرار دادن زن به قصد ازدواج، با مردی اثر خانواده بزه دیده یا مقتول است (اشنایدر، ۱۳۸۹: ۱۴۲). روش عملی اجرای این رسم این است که دختری از طرف خانواده متجاوز به خانواده قربانی داده می‌شود تا اختلاف و نزاع بین دو طرف حل شود (bin Mas'ad, et al, 2014: 196).

ازدواج بدل یکی دیگر از انواع ازدواج مرسوم در افغانستان است که در بسیاری از موارد رضایت طرفین عقد در آن وجود ندارد. ازدواج بدل عبارت از توافق دو جانبه خانواده‌ها مبنی بر تبادل دختران به قصد ازدواج است (دفتر کمیساریای عالی ملل متحد برای حقوق بشر، ۱۳۸۹: ۱۸). لذا، نکاح بدل آن است که مرد زن تحت سرپرستی خود را به عقد و نکاح کسی در آورد؛ به شرط آن‌که او نیز زن تحت سرپرستی خود را به عقد او در آورد و در میان آن‌ها؛ هیچ‌گونه مهریه وجود نداشته باشد (عزیز و همکاران، ۱۳۹۴: ۵۰).

علاوه بر موارد فوق کودک همسری نیز نوعی از مصادیق ازدواج اجباری است که در آن طرفین عقد هرچند به صورت واضح وادار نمی‌گردند اما حداقل یکی از طرفین ازدواج و به طور اخص دختران توانایی درک ازدواج و اثرات و پیامدهای آن را نداشته و لذا چنین ازدواجی اجباری پنداشته می‌شود.

قانون‌گذار افغانستان در مواد ۵۰۵ قانون مدنی در مورد لزوم رضایت بدون اکراه و اجبار عاقدین برای انعقاد عقد چنین بیان می‌دارد: شرط صحت عقد عبارت از رضایت عاقدین بدون اکراه و اجبار است. هرچند قانون‌گذار در ماده فوق بر لزوم رضایت عاقدین در عقد ازدواج به صورت صریح نپرداخته اما تصریح رضایت عاقدین به عنوان شرط صحت عقد به صورت عام قابل تعمیم به تمام عقود از جمله ازدواج است. مضاف بر این، قانونگذار افغانستان در جهت حمایت از حق آزادی بر ازدواج با توجه به عدم درک و توانایی صغار نسبت به ازدواج و مسئولیت‌های ناشی از آن، ازدواج اطفال

پایین تر از ۱۵ سال را ذیل بند ۲ ماده ۷۱ منع کرده و چنین بیان می‌دارد: عقد نکاح صغیر کمتر از ۱۵ سال به هیچ وجه جواز ندارد. علاوه بر این ماده ۸۰ قانون مدنی افغانستان ازدواج عاقله رشیده را بدون اذن ولی نافذ می‌داند. بر مبنای مواد قانونی فوق می‌توان بیان داشت که صحت ازدواج منوط به رضایت عاقدین است و در صورت عدم رضایت عاقدین عقد ازدواج قانوناً صحیح نمی‌باشد.

قانون‌گذار افغانستان ضمن تأکید بر لزوم رضایت عاقدین برای ازدواج در قوانین مدنی، با توجه به کثرت وقوع ازدواج‌های اجباری، با تصویب قانون منع خشونت علیه زنان در سال ۱۳۸۸ ازدواج اجباری را مورد جرم‌انگاری قرار داد. ماده ۲۶ این قانون چنین بیان می‌دارد: هرگاه شخص، زنی را که سن قانونی ازدواج را تکمیل نموده بدون رضایت وی نامزد یا به عقد نکاح درآورد، حسب احوال به حبس متوسط که از دو سال کمتر نباشد، محکوم، نامزدی و نکاح مطابق احکام قانون فسخ می‌گردد. بدین ترتیب، با توجه مواد ۷۱ و ۵۰۱ قانون مدنی و همچنین با در نظر داشت ماده ۲۶ قانون منع خشونت علیه زنان، ازدواج اجباری به عنوان یک رفتار مجرمانه برای مسببان این نوع از ازدواج، عقدی است که بدون رضایت حداقل یکی از عاقدین منعقد شده باشد.

مفهوم ساختار اجتماعی

ایده ساختار اجتماعی از استعاره ارگانیسم در زیست‌شناسی می‌آید. ایده ساختار اجتماعی نخستین بار توسط هربرت اسپنسر مطرح شد. در آن زمان، کلمه «ساختار» در زیست‌شناسی به آنچه اکنون ارگان می‌نامند (مجموعه‌ای از بافت‌های پیوسته که عملکردی مشخص برای ارگانیسم به عنوان یک کل انجام می‌دهند) اشاره داشت (Martin and Lee, 2015: 713). اسپنسر با الهام از زیست‌شناسی با مقایسه جامعه به ارگانیسم زنده، جامعه را به عنوان مجموعه‌ای از واحدهای مرتبط به هم دانسته که کارکرد این اجزا به جامعه به عنوان یک کل حیات می‌بخشد (دیلینی، ۱۴۰۰: ۸۱).

نخستین بعد ساخت اجتماعی، روابط جمعی - مناسبات اجتماعی است که به الگوهای متمایز به عنوان اجزای تشکیل دهنده جامعه تقسیم می‌شوند. بعد دیگر ساخت اجتماعی مظاهر جمعی است که شامل آراء، عقاید، ارزش‌ها، نمادها و انتظاراتی است که ماهیت ذهنی دارند اما از فردی به فرد دیگر منتقل می‌شوند. این پدیده‌های ذهنی در نتیجه انتقال از فردی به فرد دیگر به صورت مشترک در آمده و نقش تنظیم کننده و نظارتی بر رفتار افراد دارند (حسینی سیرت، ۱۳۹۶: ۱۸۴). دیدگاه دورکیم در مورد ابعاد مادی و غیر مادی واقعیت - ساخت اجتماعی یعنی روابط جمعی و مظاهر جمعی الهام

بخش رویکردهای متفاوت در جامعه‌شناسی ساختاری شد (دیلینی، ۱۴۰۰: ۱۴۹). در یک سوی این رویکرد، ایده ساخت نهادی است که در برگیرنده الگوهای فرهنگی یا هنجاری تعیین کننده انتظارات عاملان از رفتار یکدیگر و سازمان دهنده مناسبات میان آنها است. در سوی دیگر، ایده ساخت رابطه‌ای است که در این حوزه، ساخت اجتماعی دربرگیرنده مناسبات و رابط اجتماعی است و در حکم الگوی رابطه‌های متقابل و وابستگی‌های متقابل میان عاملان و کنش‌ها و نیز مقام و جایگاهی است که در اختیار دارند (لوپز و جان اسکات، ۱۳۸۵: ۱۳).

ایده ساخت نهادی

ریشه‌های ساخت نهادی را می‌توان در اندیشه‌های تالکوت پارسونز یافت (سیرت حسینی، ۱۳۹۶: ۱۸۵). در ایده ساخت نهادی، ساخت اجتماعی عبارت از مجموعه‌ای از نهادهای اجتماعی مرتبط بهم است که هریک از این نهادها دارای کارکرد مختص به خود می‌باشند. نهاد، عبارت از الگوی پایدار و سازمان یافته رفتار اجتماعی است (کوئن، ۱۳۹۵: ۱۴۷). در واقع، نهادهای اجتماعی الگوهای هنجاری اند که شیوه‌های مقبول و مطلوب کنش و مناسبات اجتماعی را تعریف می‌کنند. بنیاد و اساس نهادهای اجتماعی فرهنگ است. به باور برگر و لوکمان، نهادها هنگامی تشکیل می‌شوند که الگوسازی از کنش‌های عادی شده و کنشگر وجود داشته باشد و هریک از این الگوها یک نهاد است. الگوهای کنش عادی شده که نهادها را تشکیل می‌دهند، به صورت مشترک در دسترس تمام اعضای گروه اجتماعی مورد بحث قرار دارند (برگر و توماس لوکمان، ۱۴۰۳: ۸۲).

نهادهای اجتماعی از عینیت مجازی یا واقعیت دوگانه برخوردار اند؛ هم ذهنی اند و هم عینی. نهادهای اجتماعی به عنوان واقعیات ذهنی نقشه راه هستند که افراد را در جریان کنش‌های متقابل اجتماعی راهنمایی می‌کنند. از طرفی، با توجه به مشترک بودن آنها در میان افراد باعث می‌شود نهادهای اجتماعی به صورت واقعیت عینی بیرون از ذهن افراد جلوه گر شوند. آنها صرفاً موجودهای فیزیکی نیستند، بلکه شامل هنجارها و ارزش‌های سازمان دهنده‌ای کنش‌ها و مناسبات اجتماعی نیز می‌شوند (Wondmagegn, 2024: 198). نهادها از کنش انسانی ناشی و توسط کنش انسانی حفظ می‌شوند و در عین حال افکار، احساسات و رفتارهای افراد را تنظیم می‌کنند (Antonoplis, 2023: 3).

نهادهای اجتماعی با تعریف مقام‌های اجتماعی و انتظارات مربوط به این مقام‌ها به تنظیم مناسبات و روابط اجتماعی می‌پردازد. مقام‌های اجتماعی اجزای شبکه وسیعی از مقام و جایگاه‌ها هستند. افراد با آگاهی از مقام و جایگاه‌های اجتماعی

به عنوان نقشه‌های مفهومی نسبت به جایگاه خود از روی نسبت آن با سایر مقام‌ها آگاه شده و به تنظیم کنش‌های خود در جامعه می‌پردازند (لوپز و جان اسکات، ۱۳۸۵: ۵۳). تعداد مقام‌های اجتماعی که نهادهای اجتماعی در یک جامعه تعریف می‌کنند، بسیار زیاد و از جامعه‌ای به جامعه دیگر متفاوت می‌باشد. (شارون، ۱۳۸۹: ۸۶). مقام‌های اجتماعی تعریف شده در ساختار اجتماعی یا انتسابی و ناشی از ویژگی‌های ذاتی فرد اند مانند مقام زن و مرد و یا اکتسابی و ناشی از ویژگی‌های اند که خود فرد بر آن‌ها کنترل دارد (Udayanga, 2022: 5).

از این میان، آنچه به بحث ما ارتباط می‌گیرد نهادهای جنسیتی است که به تعریف مقام زن و مرد و انتظارات مربوط به این مقام‌ها در ساختار اجتماعی می‌پردازند. مرد سالاری، پدر سالاری و ... از نهادهای جنسیتی اند که جایگاه مرد را در بستر مناسبات اجتماعی تعیین می‌کنند. مردانگی که دارا بودن جوهره «مردی» و «قدرت مردی» را می‌رساند و جنبه نهادی داشته و با قوه جسمی مردانگی توأم است با مذکر بودن که جنبه زیستی و بیولوژیک دارد متفاوت است (بوردیو، ۱۴۰۴: ۱۰). پدرسالاری نیز مفهوم مشابه با مرد سالاری بوده و مبین جایگاه نابرابر زن و مرد و سلطه مردان بر زنان است (دانش‌ناری و همکاران، ۱۴۰۳: ۱۸۶)، در سوی دیگر زنانگی، ضعیفه، عاجزه و ... نیز از جمله نهادهای جنسیتی بوده که معرف جایگاه و انتظارات رفتاری مطلوب از زن در جامعه است. شکل‌گیری نهادهای فوق از یک سو باعث فروکاست جایگاه زنان نسبت به مردان شده و از سوی دیگر مجموعه‌ای از الزامات رفتاری را به عنوان چالش‌های اصلی فراروی استقلال فردی و حق اعتراض زنان به وجود می‌آورد.

در پرونده‌های مورد مطالعه ساختار اجتماعی (نهادهای اجتماعی) با ازدواج اجباری رابطه مستقیم دارد. نهادهای اجتماعی جنسیتی مانند مردسالاری، پدرسالاری، هژمونی مردانه در مقابل ضعیفه و عاجزه که ریشه کلیشه‌ای دارند، از یک سو بر هژمونی مردانه و سلطه‌پذیری زنانه تأکید و از طرف دیگر سلطه مردان بر زنان را تولید و بازتولید می‌کنند. فرهنگ بددادن در افغانستان ره‌آورد نهادهای جنسیتی مردسالاری و پدرسالاری به مثابه معرف جایگاه زن و مرد است (صدر، ۱۴۰۱: ۳۵۵). قربانی کردن زن به عنوان کفاره جرم و گناه مرد که مبین جایگاه نابرابر زن و مرد در خانواده و جامعه است، ریشه در نهادهای جنسیتی دارد. نهادهای جنسیتی حاصل تفاوت‌های بیولوژیک عینی میان زن و مرد و کلیشه‌های جنسیتی است که بر تمایز و نابرابری میان دو جنس تأکید می‌کنند (گروسی، ۱۳۹۵: ۲۴). قابلیت فرزندآوری زنان، تفاوت‌های کروموزومی، هورمونی، ویژگی‌های جنسی ثانویه مهم‌ترین تمایزات بیولوژیک زن و مرد است (گرت، ۱۳۹۶: ۲۲). اما هیچ

یک از تفاوت‌های بیولوژیک فوق مثبت برتری یک جنس بر جنس دیگر نیست. باورهای شکل گرفته پیرامون مقام و جایگاه زن و مرد و نقش اجتماعی آن‌ها در جامعه که سبب شکل‌گیری و تداوم نابرابری جنسی میان زن و مرد شده، بر ساخت‌های اجتماعی اند که ارتباط مستقیم با مختصات بیولوژیک مرد و زن نداشته و ناشی از فراگردهای تاریخی و اجتماعی هستند (محمدی اصل، ۱۳۹۶: ۱۱۹). به این نوع باورها در علوم اجتماعی کلیشه‌های جنسیتی گفته می‌شود. بدین ترتیب، به باورهای تعمیم یافته در مورد ویژگی‌های افراد بر مبنای جنس بدون ملاحظه تنوع واقعی کلیشه جنسیتی گفته می‌شود. کلیشه‌ها انعکاس دهنده انتظارات عمومی در مورد اعضای گروه‌های اجتماعی خاص اند. لذا، کلیشه‌های جنسیتی نوعی ادراک ذهنی اند از آنچه مرد و زن باید باشد یا باید آن گونه عمل کند (گروسی، ۱۳۹۵: ۶۵). صرف تعلق فرد به یک گروه جنسیتی باعث می‌شود تا جامعه تعریف و انتظارات رفتاری خاصی را از فرد داشته باشد (L. Nadal, 2018: 755). هرچند جامعه با اتکا بر تفاوت‌های بیولوژیک این کلیشه‌ها را می‌سازد اما تمایزات بیولوژیک محدودتر از آنند که بتوانند این باورهای کلیشه‌ای گسترده‌ای ناظر بر تفاوت‌های جنسی میان زن و مرد را را توضیح دهند. هیچ رابطه یک به یک و مستقیم میان تفاوت‌های بیولوژیک و رفتارهای خاص وجود ندارد (Ellemers, 2018: 278). بنابراین، هسته اصلی نهاد جنسیت متشکل از واقعیات بیولوژیک و باورهای کلیشه‌ای است. به عبارت دیگر، عوامل بیولوژیک در کنش متقابل با عوامل اجتماعی این باورها را شکل می‌دهند. باورهای فوق کارکرد مشروعیت بخش برای آرایش جنسیتی نابرابر با برتری مرد نسبت به زن در جامعه دارند. لذا آرایش جنسیتی سلسله مراتبی تازمانی تداوم خواهد داشت که این برتری مردان نسبت به زنان از مشروعیت فرهنگی برخوردار باشد (کریمی قهی و طاهره خزائی، ۱۳۹۸: ۲۴۶).

«زنان اهل زهره و مردان اهل مریخ اند» ضرب المثلی در جامعه افغانستان است که با انتساب جنسیت به سیارات با فاصله میلیون‌ها مایل از یک دیگر به تمایز عمیق میان زن و مرد اشاره دارد (Ellemers, 2018: 276). ضرب المثل «آفتاب زن است و مهتاب مرد». بر اساس این کلیشه، آفتاب به مهتاب گفت اگر من در روز بیرون آیم به دلیل نداشتن پوشش، مردم مرا می‌بینند و اگر شب بیرون آیم می‌ترسم. مهتاب بیرون آمدن در شب را خود به عهده گرفت و برای آفتاب مقداری سوزن داد تا کسی نتواند مستقیم به آن نگاه کند. این روایت‌ها، برای توضیح تفاوت‌های موجود در مورد نحوه تفکر، اوصاف و نقش‌های جنسیتی زنان و مردان استفاده می‌شود. حکایت مورد نظر با توجه به فاصله میلیون مایلی میان آفتاب و مهتاب به تمایز عمیق و جدی میان زنان و مردان اشاره دارد. اعتقاد به ترسو بودن زنان و شجاع بودن مردان ریشه در

این گونه باورهای کلیشه دارد. باورهای موردنظر، نه تنها تفاوت‌های موجود میان زن و مرد را بیان می‌کند، بلکه انتظارات رفتاری زنان و مردان را نیز شکل می‌دهد. لزوم پوشیده بودن و عدم دیده شدن بدن زنان و از طرفی عدم وجود چنین الزامی در مورد مردان، عدم توجه به مسئله کنترل نگاه از سوی جامعه و به ویژه مردان از انتظارات رفتاری است که حکایت مورد نظر به صورت تلویحی به آن اشاره می‌کند.

نهادهای جنسیتی که تداعی کننده منزلت و انتظارات رفتاری متفاوت برای زن و مرد هستند، ریشه در باورهای کلیشه‌ای دارند. نهادهای فوق، جایگاه و ارزش نابرابر برای زن و مرد قائل شده و زنان را به مثابه ابژه یا کالا در تملک مردان قرار می‌دهند. نهادهای جنسیتی فوق در واقع منطق سیاسی و اجتماعی توجیه کننده ساختار سلسله مراتبی در جامعه اند. منطق فوق مرد و زن را به این باور می‌رساند که وضعیت درجه دومی زنان طبیعی و درست است. پنداشته شدن زن به عنوان ناموس مرد ناشی از حس مالکیت مردان بر زنان است که از دوران باستان آغاز شده و ریشه در نظام پدرسالاری و مردسالاری دارد. این هژمونی مردانه است که زنان را بخشی از ملکیت و سرمایه اجتماعی مردان می‌داند. خدشه دار شدن ناموس مرد به سبب فرار دختر بالغ با رضایت کامل به قصد ازدواج حاکی از مردسالاری حاکم در مناسبات اجتماعی بوده و نگاه مالکانه به زن را نشان می‌دهد. از این رو، زن نه به عنوان فرد مستقل که به مثابه نماد غیرت، شرف و آبروی مردان و خانواده دیده می‌شود. باورهای مورد نظر در افغانستان و به صورت اخص جامعه مورد مطالعه به ایجاد تمایز، ارزش گذاری و مجموعه‌ای از بایدها و نبایدهای رفتاری برای زن و مرد منتهی می‌شوند. نهادهای فوق منتهی به شکل گیری رابطه عمودی قدرت میان زن و مرد شده که در یک سو، مرد به عنوان موجود قوی، عاقل و برتر به عنوان حاکم و سرپرست خانواده بر صدر نشسته و در سوی دیگر، زن به عنوان موجود ضعیف، احساسی، نیازمند مراقبت و حامی که صلاحیت تصمیم گیری در امور زندگی را ندارد، در قاعده قرار می‌گیرد.

در این قسمت سوالی که مطرح می‌شود این است که دلیل همنوایی افراد (زنان و مردان) در جامعه افغانستان با این ارزش‌های فرهنگی چیست؟ در رویکرد ساخت نهادی همنوایی افراد با ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی پیامد جامعه پذیری افراد است. باورهای فرهنگی به عنوان نبض تفکر جامعه نسبت به زنان و مردان و نقش مربوط به آن‌ها، در فرایند جامعه پذیری در نهادهای اجتماعی خانواده و آموزش افراد فرا گرفته شده و هویت جنسی آن‌ها را شکل می‌دهد (مقدم،

۱۳۹۷: ۹۳). به عبارت دیگر، کلیشه‌های جنسیتی به عنوان منطبق اجتماعی مردسالاری توسط نهادهای اجتماعی مانند خانواده و نهاد آموزش تولید و بازتولید می‌شوند.

خانواده نخستین نهاد اجتماعی است که فرد با آن مواجه می‌شود. فرد در نهاد خانواده با ادراک مفاهیم و نقش‌های جنسیتی زن و مرد هویت جنسی می‌یابد (Baral, 2023: 70). محیط فیزیکی که والدین برای کودک فراهم می‌کنند، در شکل‌گیری هویت جنسی افراد نقش دارد. از لباس متفاوت زن و مرد تا هم بازی و اسباب بازی دخترانه- پسرانه، از نقش‌های متفاوت پدر و مادر تا رفتارهای متفاوت این دو با کودک، همه و همه در درک و شکل‌گیری هویت جنسی نقش دارند (Bai, 2022: 177).

در محیط خانواده در جامعه افغانستان، ارزش‌گذاری نابرابر میان پسر و دختر، محدودیت در آزادی رفت و آمد دختران، تربیت مبتنی بر کنترل و انقیاد برای دختران از مهمترین مؤلفه‌های اثرگذار در شکل‌گیری هویت جنسی کودکان است. در جامعه افغانستان تولد پسر به عنوان نعمت و تولد دختر به عنوان بخت بد تعبیر می‌شود. دختر به مثابه امانتی موقت است در حالی که پسر وارث خانواده و موجب پایداری نام و نسب خانواده تلقی می‌شود. این موضوع در خانواده‌های که مرد به دلیل نداشتن فرزند پسر اقدام به ازدواج دوم می‌کند، به وضوح قابل مشاهده است. مضاف بر این، نهاد خانواده در افغانستان، با اعمال محدودیت‌های شدید بر رفت و آمد دختران و اتخاذ روش تربیتی مبتنی بر کنترل و مراقبت برای دختران و روش‌های مبتنی بر آزادی و استقلال برای پسر در شکل‌گیری هویت زن ضعیفه و سطله‌پذیر و مرد شجاع و مسلط نقش اساسی دارند.

در کنار خانواده نهاد آموزش نیز در نهادینه شدن جایگاه و موقعیت مردان و زنان و جامعه‌پذیری جنسیتی نقش مهم دارند. (گروسی، ۱۳۹۵: ۱۸۹). افراد در نهادهای آموزشی مجموعه‌ای از انتظارات رفتاری متناسب با هریک از دو جنس را به عنوان رفتارهای هنجارمند می‌آموزند. رابطه میان نهاد آموزش و جامعه‌پذیری جنسیتی افراد در جامعه افغانستان با دو تبیین قابل توضیح است. تبیین نخست این است که مردانه بودن نهاد آموزش در افغانستان و به طور اخص در مناطق روستایی تبیین‌کننده مناسبات جنسیتی و انتظارات رفتاری از دو جنس است. اطفال با قرار گرفتن در محیط مردانه، چنین نتیجه می‌گیرند که فعالیت‌های اجتماعی و بیرون از نهاد خانواده بر عهده مردان و فعالیت‌های خانگی بر عهده زنان است. دوم این که کتاب‌ها و مطالب درسی در کنار انتقال اطلاعات به کودکان، الگوهای مطلوب، نقش‌ها و انتظارات رفتاری

جنسیتی را به کودکان آموزش می‌دهند. به عبارت دیگر، نهاد آموزش از طریق محتوای کتاب درسی بر جامعه پذیری جنسی افراد اثر می‌گذارد (افشانی و همکاران، ۱۳۸۸: ۸۹). تقسیم کار جنسیتی و تعریف مرد به عنوان متصدی امور خارج از خانه و زن به عنوان مدیر امور خانه موجب کنترل منابع اقتصادی خانواده به وسیله مرد و تعریف مرد به عنوان مالک و نان آور خانواده می‌شود. همچنین انتظارات رفتاری متفاوت از فرزندان پسر و دختر در کتاب درسی صنف اول مکتب در افغانستان نقش محتوای درسی منابع آموزشی بر جامعه پذیری جنسیتی افراد را به خوبی توضیح می‌دهد.^۱

افراد در فرایند جامعه‌پذیری ارزش‌ها و هنجارهای فوق را درونی کرده و ارزش‌های فوق در وجود آن‌ها به عنوان احساسات اخلاقی نهادینه می‌شوند. هم‌نوايي افراد با ارزش‌های مورد نظر به خاطر احساس تکلیف اخلاقی نسبت به ارزش‌های فوق است. یادگیری و درونی سازی کلیشه‌های جنسیتی که تداعی کننده هژمونی مردانه و نگاه ابژه انگارانه به زن است، به سلطه جنسی مردانه ماهیت ناشناخته و دل‌بخواخانه می‌دهد. به اعتقاد بوردیو، این خشونت نمادین به گونه‌ای غیرمستقیم و با سازوکارهای فرهنگی موقعیت جنس در رأس قدرت را تحکیم می‌بخشد. زنان با درونی کردن باورهای کلیشه‌ای در سلطه مردان بر خود هم دستی و مشارکت می‌کنند (بوردیو، ۱۴۰۴: ۹).

سوآلی که در این قسمت ایجاد می‌شود این است که آیا ازدواج اجباری ریشه نهادی دارد؟ اگر چنین است علت پایستگی نهادهای جنسیتی چیست؟ آیا رهیافت نهادی به ساخت اجتماعی برای تبیین نابرابر جنسیتی میان زن و مرد و بزه‌دیدگی ناشی از آن کافی است؟ آیا اجماع عمومی بر سر ارزش‌ها و هنجارهای شکل دهنده نهادهای جنسیتی مانند مردسالاری و پدرسالاری، ضعیفه، عاجزه و زن خانه دار وجود دارد؟ اگر اجماع عمومی بر سر ارزش‌های فوق وجود ندارد. دلیل پایستگی نظم موجود و نابرابری میان زن و مرد و هم‌نوايي زنان با ارزش‌های فوق چیست؟

عدم اجماع بر سر ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی به عنوان پیش فرض اساسی رهیافت نهادی به ساخت اجتماعی، با توجه به پویایی و متغیر بودن واقعیات اجتماعی، عدم کفایت رهیافت نهادی برای تبیین جایگاه نابرابر مرد و زن و بزه‌دیدگی زنان را عیان می‌کند. لذا تبیین کامل نابرابری جنسی میان مرد و زن در کنار توجه به بعد نهادی نیازمند توجه به بعد دیگر ساخت اجتماعی یعنی بعد رابطه‌ای است که در ادامه به آن پرداخته خواهد شد.

^۱ پدر اکرم تراکتور دارد، یاسین نجار است، هاشم و بهرام آهنگر هستند، فرید در فابریکه نساجی کار می‌کند، شجاع زنبور غسل تربیت می‌کند، پدر طاهر دکان کلالی دارد، من در کارهای خانه با مادرم کمک می‌کنم، مادر راشد آرد را خمیر کرد، بابا باغ دارد، پدر غیاث باغ دارد، ضیا و افضل آب بازی می‌کنند، پوپل توپ بازی می‌کند.

ایده ساخت رابطه‌ای

در رهیافت رابطه‌ای، ساخت اجتماعی دربرگیرنده مناسبات و روابط اجتماعی است و در حکم الگوی رابطه‌های متقابل و وابستگی‌های متقابل میان عاملان و کنش‌ها و نیز مقام و جایگاهی است که در اختیار دارند. رهیافت رابطه‌ای به ساخت اجتماعی، نهادی شدن روابط و مناسبات اجتماعی را مفروض نپنداشته و بدون تقلیل روابط و مناسبات اجتماعی به نهادهای اجتماعی و الگوهای هنجاری، رابطه‌ها و مناسبات اجتماعی را حاصل دسترسی و کنترل بر انواع مختلف منابع می‌داند (لوپز و اجان اسکات، ۱۳۸۵: ۷۶).

از این منظر مفاهیم مرد سالاری، پدرسالاری، ضعیفه و عاجزه که جلوه نهادی به خود گرفته و تداعی کننده جایگاه نابرابر میان زن و مرد اند، محصول روابط و مناسبات اجتماعی اند و روابط و مناسبات اجتماعی حاصل دسترسی و کنترل بر منابع مادی است. اما این که کنترل مرد بر منابع از کجا آغاز شده و چگونه باعث شکل گیری سلطه مرد بر زن و در نتیجه بزهدیدگی زنان می‌شود؟

از نظر گیدنز، سلطه مردان بر زنان (پدرسالاری، مردسالاری و یا هژمونی مردانه) ریشه در واقعیت بیولوژیک زنان دارد (گیدنز، ۱۴۰۰: ۲۰۵). با این توضیح که ویژگی فرزندآوری زنان و ایجاب مراقبت اولیه‌ی شدید و طولانی از کودک نقش مراقبتی و پرورشی زنان را تولید و استمرار می‌بخشد. قبل از به وجود آمدن کنترل موالید، زنان اسیر ساختمان بیولوژیک خود بودند. بارداری پی در پی و مراقبت مستمر از کودکان زنان را محدود در فعالیت‌های خانگی کرده که برای تأمین معیشت خود وابسته مردان شدند (دیلینی، ۱۴۰۰: ۳۱۰). وابستگی زنان به مردان و کنترل مردان بر منابع اقتصادی تأثیر مستقیم بر نحوه توزیع قدرت در خانواده و جامعه دارد. در یک تبیین، قدرت توانایی شخص در تحقق خواسته هایش در بستر روابط اجتماعی به رغم مقاومت طرف رابطه است (افتخاری و محمدهادی راجی، ۱۴۰۱: ۳۴۳). علی رغم اختلاف نظر در مورد مفهوم قدرت در خانواده برخی قدرت را به مفهوم تصمیم گیری در امور خانواده به کار برده اند (مهدوی، ۱۳۸۲: ۳۱). به عبارت دیگر شاخص قدرت در خانواده میزان تأثیرگذاری بر تصمیمات خانوادگی است. مادام که از کیستی عامل قدرت در خانواده پرسیده می‌شود، مراد، فرد تصمیم گیر در امور خانواده است.

ایده پردازی در مورد ساخت قدرت در خانواده به دهه ۱۹۶۰ میلادی برمی‌گردد. بلود و ولف از نخستین نظریه پردازان در این مورد تئوری منابع را طرح کرده اند (منصوریان و همکاران، ۱۳۸۸: ۱۲۸). تئوری منابع بر این فرض استوار است

که میزان قدرت هریک از زوجین با میزان مشارکت در تامین منابع خانواده رابطه مستقیم دارد (موحد و همکاران، ۱۳۹۱: ۱۶۴). در واقع نتیجه ای که از نظریه فوق می توان گرفت این است که قدرت تصمیم گیری هر عضو از خانواده تابعی از میزان منابعی است که فرد برای خانواده فراهم می کند. هرچه میزان منابع که شخص در اختیار دارد بیشتر باشد به همان میزان قدرت شخص در خانواده بیشتر است.

نظریه مبادله از نظریات مطرح دیگر در زمینه توزیع قدرت در خانواده است. بر اساس نظریه فوق سه عنصر هنجارهای اجتماعی، منابع و منافع توزیع قدرت در یک رابطه را تعیین می کنند (بخشی پور و همکاران، ۱۳۹۶: ۲۱۸). علی رغم وجود تفاوت ها، نقطه مشترک میان این نظریه ها تأکید به اثر عامل اقتصادی بر نحوه توزیع قدرت در نهاد خانواده است. به باور فردریش انگلس، در خانواده های نخستین تاریخ بشر به علت اهمیت کار زنان برای بقای خانواده و قبیله اداره امور خانواده به عهده زنان بود و زنان از پایگاه اجتماعی قوی برخوردار بودند. اما اهلی سازی حیوانات و توسعه گله داری منجر به پیدایش منبع جدید ثروت برای جامعه شد. تسلط مردان بر این منبع ثروت منتهی به افزایش و تقویت قدرت و پایگاه اجتماعی مردان نسبت به زنان شد (ریتزر، ۱۳۸۴: ۴۸۱). به همین ترتیب در جوامع کشاورزی نیز قدرت زنان کمتر از مردان بود. زیرا در این جوامع پدر تباری یا انتقال تبار و مالکیت از طریق خط نسبی و عدم تعلق میراث به فرزندان مؤنث منجر به وابستگی اقتصادی زنان به مردان شده بود.

در جامعه افغانستان و به ویژه مناطق روستایی پسران برای تأمین مخارج زندگی و از جمله مخارج ازدواج به حمایت مالی خانواده وابسته اند. عدم توانایی مالی خانواده برای ازدواج پسران که ناشی از فقر و بیکاری است، باعث شکل گیری نکاح بدل می شود. نکاح بدل عبارت از عقدی است که در آن خانواده داماد عمدتاً به دلیل ضعف مالی و عدم توانایی پرداخت مهریه یا شیربها به خانواده عروس دختر یا خواهر داماد را به عقد برادر یا یکی از اقارب عروس در می آورند (اشنایدر، ۱۳۸۹: ۱۴۰). نکاح بدل مشابه با نکاح شغار در فرهنگ عرب قبل از اسلام است که در آن شخص مولیه خود را به عقد نکاح شخصی دهد که او هم مولیه خود را به عقد نکاح او بدهد. نکاح شغار در شریعت اسلام منع شده و جمهور فقهای اهل سنت قائل به عدم جواز آن اند، اما فقهای احناف نکاح شغار را جایز و متشکل از دو عقد می دانند که در هر دو مورد مهر مثل لازم می شود (صمیم، ۱۳۹۴: ۵۵). تنها تمایز میان نکاح شغار در فرهنگ عرب با نکاح بدل در افغانستان در رعایت تشریفات خاص است؛ با این توضیح که در نکاح شغار زن در برابر زن به عنوان مهر قرار گرفته اما در نکاح بدل به

صورت شکلی برای هریک از دو زوج مهر مثل تعیین می‌شود. به لحاظ ماهوی به استثنای موارد محدود از نکاح بدل که عامل اقتصادی در آن‌ها اثر گذار نیست؛ در اکثر موارد نکاح بدل همان نکاح شغار است و عملاً زن در برابر زن به عنوان مهر قرار می‌گیرد. با آن که خانواده‌ها به مشکلات آتی ناشی از این نوع ازدواج‌ها واقف اند اما عمده ترین دلیل که برای ازدواج مشاهده می‌شود نیازهای اقتصادی است. والدین نسبت به عدم رضایت دختر شان به ازدواج بدل آگاهی داشته اما ازدواج پسر شان را با اهمیت پنداشته و نسبت به عدم رضایت دختر شان اعتنا نمی‌کنند (ج اسمیت، ۱۳۸۷: ۳۶).

در پرونده‌های مورد مطالعه در کنار نهادهای جنسیتی که جایگاه نابرابر برای زن و مرد در نظر گرفته و به استفاده ابزاری از زنان در حل اختلاف میان مردان مشروعیت می‌بخشد، میان میزان کنترل زن و مرد بر منابع اقتصادی خانواده با میزان مشارکت هر یک در تصمیمات مربوط به امور خانواده رابطه مستقیم دارد؛ به نحوی که کنترل مطلق مردان بر منابع خانواده و عدم مشارکت زنان در آن باعث شکل گیری ساختار سلسله مراتبی جنسیتی در خانواده شده است. در جامعه افغانستان، عدم دسترسی و مالکیت زنان بر منابع وابستگی زنان به مردان را به وجود آورده است. وابستگی زنان به مردان و کنترل مردان بر منابع اقتصادی باعث تضعیف پایگاه اجتماعی و کاهش میزان مشارکت زنان در تصمیمات مرتبط با زندگی آن‌ها در خانواده شده است. عدم دسترسی و مالکیت زنان بر منابع نه به دلیل عدم مشارکت زنان در فعالیتهای اقتصادی که به دلیل تقسیم کار جنسیتی در خانواده و بی اهمیت پنداشته شدن فعالیتهای اقتصادی زنان و عدم کسب در آمد چشم گیر از این فعالیت‌ها است. در مناطق روستایی افغانستان همچون دیگر جوامع غیر صنعتی خانواده به لحاظ اقتصادی هم واحد تولیدی است و هم واحد مصرفی و تامین نیازهای اعضا یکی از کارکرد های خانواده است (کوئن، ۱۳۹۵: ۱۷۷؛ گیدنز، ۱۴۰۰: ۵۲۹) هرچند در کلان شهرها عدم پذیرش تعامل زن با مرد در خارج از هسته خانواده و محدود سازی زنان به امورات خانگی میزان مشارکت زنان در بازار کار را کاهش و زنان را به عنوان نیروی کار نامرئی درآورده است (Albrecht et al, 2022:58). اما در مناطق روستایی مشارکت زنان در تأمین معیشت خانوار چشم گیر است (روشن، ۱۳۹۹: ۱۳۰).

زنان در مناطق روستایی به دو نوع فعالیت تولیدی (شرکت در فعالیت های کشاورزی) و غیر تولیدی (رسیدگی به امورات خانگی) اقتصادی می پردازند. با این حال، دسترسی و تسلط زنان بر اموال و دارایی خانواده ناچیز و ضعیف است. رابطه زنان با سرمایه اقتصادی که خود در تولید آن‌ها نقش کلیدی داشته اند، شبیه رابطه میان کارگر و کالا در نظام سرمایه داری است که مارکس توصیف می‌کند (دیلینی، ۱۴۰۰: ۱۱۸). محصول کار زنان برای خانواده نه برای خود آن‌ها که برای مردان

است و این مرد است که در مورد نحوه مصرف آن تصمیم می‌گیرد. عدم دسترسی زنان به منابع اقتصادی در کنار سایر عوامل باعث عمودی شدن هرم قدرت در خانواده و تضعیف پایگاه اقتصادی و اجتماعی زنان می‌شود (بخشی پور و همکاران، ۱۳۹۶: ۲۱۳).

بر علاوه موارد فوق محرومیت عملی زنان از میراث مانع دیگر است که سد راه استقلال اقتصادی زنان می‌شود. احقاق ارث برای زنان به سبب محروم ساختن زنان از ارث به وسیله مردان، قبح انگاری درخواست ارث توسط زنان در فرهنگ و عرف جامعه و عدم دسترسی به عدالت، دشوار است (Musawah, 2020: 6). در این میان در حوزه مورد مطالعه قبح انگاری اخذ میراث توسط فرزندان دختر به حدی شدید است که جامعه به زنی که حق ارث خود را بطلبد و مردی که از حق ارث زنش استفاده می‌کند به دیده تحقیر می‌نگرند. محرومیت زنان از میراث دسترسی زنان به زمین را به عنوان مهمترین منبع اقتصادی محدود می‌سازد. زمین اغلب به عنوان منبعی از نفوذ و اعتبار و فراتر از یک دارای اقتصادی در نظر گرفته می‌شود. نا برابری در دسترسی به زمین عامل مهم نابرابری جنسیتی در افغانستان است. محرومیت زنان از مالکیت زمین و در نتیجه ضعف اقتصادی زنان به رانده شدن زنان از زمینه‌های مختلف تصمیم‌گیری از جمله تصمیم ناظر بر امور خانواده می‌شود (UN- HBITAT, 2019: 2). تصمیم‌گیری در مورد ازدواج زنان یکی از این زمینه‌ها است که زنان در آن نقش چندانی نداشته و اکثراً برخلاف رضایت آن‌ها اتخاذ می‌شود. اثر عامل اقتصادی بر ازدواج اجباری تا آن حد عمیق است که می‌توان وصف اجبار را به اکثریت ازدواج‌های صورت گرفته در افغانستان تعمیم داد. زیرا وابستگی مطلق اقتصادی زنان به مردان و عدم توانایی تامین مصارف زندگی گزینه دیگری برای زنان نمی‌گذارد. وابستگی اقتصادی زنان به مردان یکی از بنیادی ترین عوامل نابرابری جنسیتی است که در مناسبات جنسیتی زنان را به اطاعت از مردان واداشته و در معرض بزه دیدگی قرار می‌دهد. هنگامی که زن برای تأمین نیازهای اساسی زندگی اش مانند خوراک، پوشاک و مسکن به مرد وابسته است به علت ترس از دست دادن حمایت مرد در برابر خواسته‌های مرد سکوت کرده و این وابستگی مالی به ابزاری برای کنترل رفتار و تحدید آزادی زن مبدل می‌شود. کما این که افزایش مشارکت زنان در کارهای بیرون از منزل و دسترسی به منابع اقتصادی در جوامع دیگر منجر به تحول در حقوق زنان از حیث انتخاب در ازدواج و تصمیم‌گیری در امور خانواده شده است (گیدنز، ۱۴۰۰: ۴۳۲).

نتیجه گیری

این مقاله تبیینی از رابطه ساختار اجتماعی با ازدواج اجباری است. بر اساس مطالعات صورت گرفته ساختار اجتماعی به عنوان متغیر مهم اثر مستقیم بر کنش‌ها روابط و مناسبات افراد دارد. با توجه به این که ازدواج به عنوان یکی از عرصه‌های مناسبات جنسیتی میان زن و مرد است؛ تحلیل و واکاوی رابطه میان ساختار اجتماعی و ازدواج اجباری مستلزم مطالعه ارزش‌های و باورهای بنیادین است که جایگاه و منزلت جنسیتی زن و مرد را تعریف می‌کند. بر اساس یافته‌های پژوهش هژمونی فرهنگی و اقتصادی مردان در ساختار اجتماعی باعث بزه‌دیدگی زنان شده است. جامعه با بساخت نهادهای جنسیتی از یک سو مقام و ارزش زن را پائین تر از مردان قرار داده و از سوی دیگر نهادهای جنسیتی با تعریف انتظارات رفتاری زنان را به اطاعت از مردان وامی‌دارند. مردان بر اساس باورهای کلیشه‌ای جنسیتی در بستر مناسبات و روابط اجتماعی خود را به مثابه جنس برتر و درجه اول و در مقابل زنان به عنوان جنس ضعیف و درجه دوم در نظر می‌گیرند. پنداشتن زنان به مثابه ناموس و نماد شرف و حیثیت اجتماعی مرد حاکی از حس مالکیت و نگاه از بالا به پایین مردان به زنان است. زنان در فرایند جامعه پذیری جنسیتی با درونی سازی باورهای کلیشه‌ای فوق گفتمان تفکری مردسالاری را تحکیم می‌بخشند. یا به عبارت دیگر پذیرش باورهای کلیشه‌ای توسط زنان باعث شکل‌گیری ایدئولوژی زنانه شده و از این طریق زنان در سلطه مردان برخورد شرکت می‌کنند. از طرفی اشتغال زنان به کارهای خانگی مانند فرزندآوری، تربیت فرزندان و انجام کارهای خانه باعث می‌شود تا زنان برای تأمین نیازهای اقتصادی متکی بر مردان باشند. در نتیجه وابستگی اقتصادی زنان به مردان و نهادهای جنسیتی فرهنگی، در علیت دیالکتیک باهم باعث تداوم نابرابری جنسیتی و بزه‌دیدگی زنان شده است.

لذا برای بیرون رفت از وضع موجود در قدم نخست باید وابستگی اقتصادی زنان به مردان از بین برود. زنان باید از پنداشتن خود به عنوان جنس ضعیف که برای تأمین نیازهای اساسی زندگی خود وابسته مردان است دست بردارند. زنان باید با شکستن حصار خانه و کسب آموزش به فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی درآمدزا در بیرون از خانه بپردازند. مضاف بر این زنان باید با تابو شکنی حق ارث خود را به عنوان حق شرعی و قانونی مطالبه نمایند. در این میان با توجه به پررنگ بودن نقش نهادهای مذهبی در جامعه افغانستان، نهادهای مذهبی مانند امامان مساجد، باید نسبت به اعطای حق ارث فرزندان دختر مردم را ارشاد کنند. دریافت حق ارث و دسترسی زنان به زمین در کنار اشتغال زنان به فعالیت‌های اقتصادی

در آمد زا باعث دسترسی زنان به منابع و استقلال اقتصادی زنان می شود. استقلال اقتصادی زنان علاوه بر این که باورهای کلیشه ای مبنی بر ناتوانی زنان را تضعیف می کند به زنان قدرت انتخاب، ایستادگی و مبارزه با باورهای فوق را می دهد.

فهرست منابع

- ۱- شنایدر، ایرنه (۱۳۸۹)، « پیشرفت‌های اخیر در قانون خانواده‌ی افغانستان»، ترجمه: سوادکوهی‌فر، ضحی، کاظمی، سیدعلی، مجله حقوقی دادگستری، سال ۷۴، شماره ۷۲.
- ۲- افتخاری، اصغر و محمدهادی راجی (۱۴۰۱)، « تحول مفهوم قدرت در جامعه پیچیده پست مدرن»، فصلنامه سیاست، دوره ۵۲، شماره ۲.
- ۳- افشانی، سید علی‌رضا، عسکری ندوشن، عباس و سمیه فاضل نجف آبادی (۱۳۸۸)، « بازتولید نقش‌های جنسیتی در کتاب‌های فارسی مقطع ابتدایی»، نشریه زن در توسعه و سیاست، دوره ۷ شماره ۱.
- ۴- بخشی‌پور، مریم، آقاجانی مرساء، حسین و علیرضا کلدی (۱۳۹۶)، « تبیین جامعه شناختی توزیع قدرت متقارن و نا متقارن در خانواده و تأثیرات آن بر سبک زندگی زنان؛ مورد مطالعه: زنان متأهل شهر تهران»، بررسی مسائل اجتماعی ایران، دوره هشتم، شماره دوم.
- ۵- برگر، پتر و توماس لوکمان (۱۴۰۳)، ساخت اجتماعی واقعیت؛ رساله‌ای در جامعه‌شناسی شناخت، ترجمه: فریبرز مجیدی، چاپ پنجم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۶- بوردیو، پی‌یر (۱۴۰۴)، سلطه مذکر، ترجمه: محسن نصری‌راد، چاپ پنجم، تهران، نشر آگه.
- ۷- پاپی، اکرم (۱۳۹۹)، « ازدواج اجباری و راهکارهای حقوق مقابله با آن»، فصلنامه مطالعات فقه اقتصادی، سال دوم، شماره اول.
- ۸- پاک‌نهاد، امیر (۱۴۰۲)، اصول جرم‌شناسی، چاپ دوم، تهران: بنیاد حقوقی میزان.
- ۹- ج اسمیت، دیبرا (۱۳۷۷)، تصامیم، علایق و تنوع: رسوم ازدواج در افغانستان، کابل، واحد تحقیق و ارزیابی افغانستان.
- ۱۰- حسینی سیرت، سید مصطفی (۱۳۹۶)، « بررسی مفهوم ساختار اجتماعی در اندیشه اندیشمندان علوم اجتماعی»، فصلنامه علمی - تخصصی فرهنگ پژوهش، شماره ۳۱.
- ۱۱- خرسندیان، محمد علی و حانیه ذاکری‌نیا (۱۳۸۸)، « واکاوی اراده، قصد و رضا در فقه اسلامی و حقوق ایران » مطالعات فقه و حقوق اسلامی، سال ۱، شماره ۱.
- ۱۲- دانش ناری، حمید رضا، معالی، مهدیه و نثاری جوان، الناز (۱۴۰۳)، « ساختار اجتماعی زنای به عنف»، فصلنامه تعالی حقوق، سال پانزدهم، شماره ۱.
- ۱۳- دفتر کمیساریای عالی ملل متحد برای حقوق بشر (۱۳۸۹)، عرف و عنعنات ناپسند و تطبیق قانون منع خشونت علیه زنان در افغانستان، هیأت معاونت ملل متحد در افغانستان، کابل.
- ۱۴- دکسردی، والتر. اس (۱۴۰۲)، جرم‌شناسی انتقادی معاصر، ترجمه: رایجیان اصلی، مهرداد؛ دانش ناری، حمیدرضا، تهران: نشر دادگستر.
- ۱۵- دیلینی، تیم (۱۴۰۰)، نظریه‌های کلاسیک جامعه‌شناسی، ترجمه: صدیقی، بهرنگ، طلوعی، وحید، چاپ ۱۴، تهران، نشرنی

- ۱۶- روشن، ذکيه (۱۳۹۹)، « برنامه پروموت: مطالعه موردی برنامه توانمند سازی اقتصادی زنان در افغانستان»، ژورنال زنان و صلح سازی افغانستان، شماره ۱.
- ۱۷- ریتزر، جورج (۱۳۸۴)، نظریه جامعه شناسی در دوران معاصر، ترجمه: محسن ثلاثی، چاپ دهم، تهران، انتشارات علمی.
- ۱۸- شارون، جوئل (۱۳۸۹)، ده پرسش از دیدگاه جامعه شناسی، ترجمه: منوچهر صبوری، تهران، نشرنی.
- ۱۹- شرافت، شریف و همکاران (۱۳۹۲)، خانواده و جایگاه زن از منظر شریعت، قانون و عرف در افغانستان، کابل: انتشارات آرمان شهر.
- ۲۰- صمیم، عبدالمجید (۱۳۹۴)، « نگاه شغار در فقه و قانون و نقش آن در منازعات فامیلی»، فصلنامه علمی - پژوهشی مؤسسه تحصیلات عالی خصوصی غالب، سال چهارم، شماره ۱.
- ۲۱- عزیر، عبدالعزیز، حامد، مصطفی و نورالله صافی (۱۳۹۴)، اضرار عرف و عنعنات ناپسند از منظر شریعت و قانون، کابل، وزارت ارشاد، حج و اوقاف.
- ۲۲- غدیری، ماهرو (۱۳۹۵)، « سن و رضایت به ازدواج از منظر نظام بین المللی حقوق بشر»، فصلنامه خانواده پژوهی، سال دوازدهم، شماره ۴۵.
- ۲۳- قدسی، احمد (۱۳۸۹)، « نگاهی به آیه ۳۴ سوره نساء و مسئله قوامیت مردان بر زنان»، فصلنامه تخصصی طهورا، سال سوم، شماره پنجم.
- ۲۴- کرمی قهی، محمد تقی و طاهره خزائی (۱۳۹۸)، « برساخت زنانگی در گفتمان تشکلهای اصولگرا زنان، تاکتیک های و سازوکارهای گفتمانی»، فصلنامه علمی - پژوهشی زن و جامعه، سال دهم، شماره دوم.
- ۲۵- کوئن، بروس (۱۳۹۵)، مبانی جامعه شناسی، ترجمه: توسلی، غلامعباس، فاضل، رضا، چاپ ۲۷، تهران، سمت.
- ۲۶- گرت، استفانی (۱۳۹۶)، جامعه شناسی جنسیت، ترجمه: کتایون بقایی، تهران، نشرنی.
- ۲۷- گروسی، سعیده (۱۳۹۵)، جنسیت، جامعه و جامعه شناسی، تهران، جامعه شناسان.
- ۲۸- گیدنز، آنتونیو (۱۴۰۰)، جامعه شناسی، ترجمه: منوچهر صبوری، چاپ ۳۶، تهران، نشرنی.
- ۲۹- لوپز، خوزه و جان اسکات (۱۳۸۵)، ساخت اجتماعی، ترجمه: حسین قاضیان، تهران، نشرنی.
- ۳۰- محمدی اصل، عباس (۱۳۹۶)، برساخت اجتماعی جنسیت، تهران، نشر گل آذین.
- ۳۱- مقدسی، محمد باقر و زهرا عامری (۱۳۹۵)، « ازدواج اجباری؛ از ممنوعیت انگاری تا جرم انگاری»، آموزه های حقوق کیفری، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، شماره ۱۲.
- ۳۲- مقدم، مریم (۱۳۹۷)، « بررسی عوامل اجتماعی موثر بر شکل گیری کلیشه های جنسیتی»، دو ماهنامه علمی تخصصی پژوهش در و هنر علوم انسانی، سال سوم، شماره پنجم.
- ۳۳- منصوریان، محمد کریم، پورافکاری، نصراله و لیلا معصوم زاده (۱۳۸۸)، « عوامل اجتماعی، اقتصادی موثر بر ساخت قدرت در خانواده؛ مورد شهر شیراز»، فصلنامه تخصصی علوم اجتماعی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد شوشتر، سال سوم، پیش شماره هفتم.

- ۳۴- موحّد، مجید، عنایت، حلیمه و مرضیه مردانی(۱۳۹۱)، « مطالعه عوامل زمینه‌ای مرتبط با ساختار توزیع قدرت در خانواده؛ نمونه موردی زنان متاهل شهر شیراز»، فصلنامه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، دوره اول، شماره ۳.
- ۳۵- مهدوی، محمد صادق و حبیب صبوری خسروشاهی(۱۳۸۲)، « بررسی ساختار توزیع قدرت در خانواده» نشریه مطالعات اجتماعی روانشناختی زنان، دوره ۱، شماره ۲.
- ۳۶- نجفی ابرندآبادی، علی حسین و حسین گلدوزیان(۱۳۹۷)، «جرم شناسی پست مدرن و رویکرد آن به جرم و علت شناسی جنایی»، پژوهش‌های حقوق کیفری، شال ششم، شماره بیست و سوم.
- 37- Albrecht, Clara, Rude, Britta and Tanja Stitteneder(2022), Women in Afghanistan: Developments over the Last 20 Years and the Return of the Taliban, ifo Institute, Volume 23.
- 38- Askola, Heli(2018), RESPONDING TO VULNERABILITY? FORCED MARRIAGE AND THE LAW, University of New South Wales Law Journal, Volume 41, Issue3.
- 39- Aunurrochim bin Mas'ad, Muhammad, SaidonaTagoranao, Mariam and Hekmatullah Muradi(2014), MARRIAGE RIGHTS OF AFGHAN WOMEN IN TRADITIONAL PRACTICES AND LEGISLATION PROTECTION, AHKAM Jurnal Ilmu Syariah, Vol. XIV, No. 2.
- 40- Bai, Tian(2022), The Formation and Impact of Female Gender, Stereotypes, Advances in Social Science, Education and Humanities Research, volume 664, Proceedings of the 2022 8th International Conference on Humanities and Social Science Research.
- 41- Baral, Rameshwor(2023), Exploring the Prominent Role of Social Institutions in Society, International Research Journal of MMC (IRJMMC), Volume 4(2).
- 42- Ellemers, Naomi(2018), Gender Stereotypes, Annual Review of Psychology, <https://doi.org/10.1146/annurev-psych-122216-011719>.
- 43- Martin, John L and Monica Lee(2015), Social Structure, Elsevier Ltd. This article is a revision of the previous edition article by F. Chazel, volume 22, pp. 15233–15237, 2001, Elsevier Ltd
- 44- Musawah(2020), THEMATIC REPORT ON ARTICLE 16, MUSLIM FAMILY LAW AND MUSLIM WOMEN'S RIGHTS IN Afghanistan, 75th CEDAW Session Geneva, Switzerland, Website: www.musawah.org.
- 45- Nadal, Kevin L(2018), The SAGE Encyclopedia of Psychology and Gender, United States of America, SAGE Publications.
- 46- Seelinger, Kim Thuy(2010), FORCED MARRIAGE AND ASLYUM: PERCEIVING THE INVISIBLE HARM, Columbia Human Rights Law Review, Vol. 42, No. 1
- 47- Torres, Núria and Carolina Villacampa(2021), Intervention with Victims of Forced Marriage, Women and Criminal Justice, Volume 32, Issue3.
- 48- Udayanga, Samitha(2022), INTRODUCTION TO SOCIOLOGY, MODULE 3 SOCIAL STRUCTURE, Department of Sociology, University of Ruhuna, Sri Lanka ka samitha@soci.ruh.ac.lk
- 49- UN-Habitat(2019), GLOBAL LAND TOOL NETWORK GENDER STRATEGY (2019–2030) TOWARDS SECURING WOMEN'S AND GIRLS' LAND AND PROPERTY RIGHTS, United Nations Human Settlements Programme.
- 50- WLUML(2013), Child, Early and Forced Marriage: A MultiCountry Study, Women Living Under Muslim Laws, London, Website: www.wluml.org.

51- Wondmagegn, Wuletaw(2024), Social institutions: a review, Sociology International Journal, Volume 8 Issue 5.